

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم وپر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی

همبورگ - ۱۱ فیوروری ۲۰۱۵

شرح چند ضرب المثل کابلی

(قسمت هشتم)

۱۶۱ - هستی میکنه مستی، نیستی میکنه سُستی

کلمه دري "هستی" در دو معنی استعمال میشود:

- در معنای "موجودیت" و "موجودات"؛ یعنی "آنچه هست گردیده است" - چنان که گوئیم "جهان هستی"، که مراد از "کائنات" است^۱.

- در معنای "دارائی و ثروت" - همان قسمی که گویند "هستی و دارائی"

و "نیستی" کاملاً نقطه مقابل هر دو حالت نیست؛ بدین معنی که "نیستی" مفهوم "عدم موجودیت" و "ناداری و تنگدستی" را میدهد و بس؛ یعنی "نیستی" را مُعادل "ناموجودات" قرار داده نتوان؛ از همین سبب "جهان نیستی" هم گفته نمیتوانیم.

درین بیت معروف حکیم فردوسی توسی، "نیستی" را در معنای "ناداری و فقر" مییابیم:

مبادا که در دهر دیر ایستی

مصیبت بود پیری و نیستی

یعنی: پیری و فقر مصیبتی ست بس عظیم و خدا نکند، که کسی پیر شود و فقیر؛ و چه شاهکار کرده است استاد توس در پروردن این سخن پر حکمت!!! شعرای بزرگ قدیم، که به موضوعات جگمی توجه داشته و اشعار فراوان حکمت آمیز سروده اند، با لقب "حکیم" یاد میگردند؛ مثل

^۱ - "کائنات" جمع عربی کلمه عربی "کائنه" است، که مؤنث "کائن" است. و کلمه "کائن" اسم فاعل از مصدر ثلاثی "کون" (به فتح اول) است، که معنی "بودن" و "شدن" و "وجود داشتن" را میدهد. پس "کائن و کائنه"؛ یعنی "وجود دارنده" و "موجود" و "کائنات"؛ یعنی "عالم موجودات".

"حکیم غنصری بلخی" و "حکیم ناصر خسرو بلخی" و "حکیم سنائی غزنوی" و "حکیم فردوسی توسی".

در مثل حاضر مراد از "هستی و نیستی" همانا "دارئی و ناداری" ست. باید تذکر داد، که اصل مثل همان قسمت اول آن؛ یعنی "هستی می‌کنه مستی!!!" بوده است، که بعداً از روی تفنن قسمت "نیستی می‌کنه سستی" را در دمیش چسپانده اند.

با وجودی که این ضرب المثل کاملاً مفهوم است، شرحش را از مثل شماره ۱۶۲ هم میتوان گرفت.

۱۶۲ - داری بچوش، نداری خاموش!!!

یعنی: آن که دارد، گوزش به تبر نمیشکند؛ و آن که ندارد، از گشنگی گوز هم نمیزند!!! - خواستم ضمن شرح این مثل بر سبک عوام کابلی انبساطی دست دهد؛ و قلم هم نوشت، آنچه نباید مینوشت.

۱۶۳ - خارپشتک گفته؛ بخل بچیم!!!

این مثل را - چنان که در قسمتهای قبلی گذشت - در هیئت "قانغوزک گفته؛ بخل بچیم" هم از کابلیان شنیده ام، ولو که "خارپشتک" عامتر هم هست و مطلب را بهتر و دقیقتر افاده میکند. توجه گردد، به چیز درشت و گُرشتی چون "خار" که در تقابل یا تماثل با نسج ملائمی چون "مخل" قرار داده شده است. مراد ازین مثل اینست، که در نظر هرکس فرزندش شیرین و عزیز و دوستداشتنی ست، ولو که در مقام "خارپشتک" هم باشد. از نگاه ما چوچه خارپشتک هم، مانند مادرش، مجموعه ای از خار بیش نیست، اما در نزد مادرش این طور نیست، بلکه جلد پر خار بچه در دیده اش حکم صدها حریر و بخل را دارد.

قسمی که طی یکی از مقالات نوشته بودم، عوام نامگذاریهای خاص خود را دارند؛ خصوصاً آنچه با حیوانات و بعضاً با نباتات ارتباط میگیرد. "خارپشتک" هم از همین جمله است، که در لفظ ادبی و مکتبی "خارپشت" خوانده میشود. در آوردن "کاف تصغیر" در آخر کلماتی چون "شانه سرک" و "قانغوزک" و "هتوتک" و "چرچرک" و "خارپشتک" و "چلیپیک" و "فالبینک" و "سرخ پشتک" و "دالبازک" و غیرهم، در واقع نوعی مهر و محبت و ترحم عوام ما نسبت به حیوانات و طبیعت نهفته است!!!

۱۶۴ - اگه به میبدم، ده ده میبدم (اگر به میبودم، در ده میبودم)

گویا بودن و زندگانی کردن در ده و روستا، علامه خوبی و رفاه و سلامت است. بعض کسان این مثل را در صیغه مخاطب و در هیئت "اگه به میبدی ده ده میبدی" هم می آورند، مگر صیغه متکلم را از کابلیان به مراتب بیشتر شنیده ام و همو هم ثقه تر است!!!

۱۶۵ - یک به دنیا، صد به آخرت

در مورد صدقه و خیرات گفته شود، که نظر به نصوص دین اسلام اجرش در آخرت و روز قیامت صد چند محاسبه میشود.

۱۶۶ - یک سنگ نیکبخت، یک سنگ بدبخت

در مقام گوشزد به اطفال گفته شود، که نباید هر طرف سنگ اندازی کنند، چون بالآخره یکی از سنگها میتواند سری را بشکند و حتی باعث مرگ و هلاکت کسی گردد.

۱۶۷ - هر چیز به اندازه، که از دست و پای نندازه (نیندازه)

اصل مثل همان قسمت اول آن؛ یعنی "هر چیز به اندازه" است، که سخت حکیمانه است و در صور و اشکال مختلف در تمام زبانهای دنیا دیده میشود. معنای این مثل اینست، که همه چیز باید طبق ضرورت و احتیاج و لزوم صورت بگیرد!!! و بیت معروف

اندازه نگره دار، که اندازه نکوست

هم درخور دشمن است، هم درخور دوست

هم همین نکته را بیان میدارد، ولو نه به سادگی و جزالت و پختگی مثل کابلی!!! در برابر این مثل حدیث "خیر الامور اوسطها"^۲ را میبینیم، که از هیچ نگاه با فحوای این مثل برابری و ایستادگی کرده نمیتواند. این حدیث "بهترین کارها" را "وسطی ترین آنها" می شمارد، که ضابطه و فارمولی ست غیر جامع و از نگاههای مختلف مردود. چون فحوای این حدیث تنها و تنها در موارد خاصی مصداق داشته میتواند، نه در تمام امور!!! کابلیان بعدها بر جزء اول و اصلی مثل، قسمت "که از دست و پای نندازه" را اضافه کرده و "هر چیز به اندازه، که از دست و پای نندازه" را ساختند؛ ولی مفهوم دیگری را از آن گرفتند؛ بدین معنی که این مثل در مورد خاص "پرهیز کردن در خوراک" استعمال میگردد. معنای این مثل مکمل اینست، که آدم همان اندازه پرهیز بکند، که به صحتش ضرر نرساند!!! البته حتی همین هیئت مکمل را هم میتوان به صورت عام مطرح کرد.

^۲ - ترجمه دری: "بهترین کارها، اوسط آنها ست." کلمه عربی "خیر" در زبان عربی در دو معنای متفاوت استعمال میگردد؛ یکی در معنای "نکوئی و خوبی" که "اسم" است و دیگر در معنای "بهتر و بهترین" که صفت تفضیلی و "صفت" است. "خیر" در معنای وصفی در اصل خود "اخیر" (بر وزن افضل و اکرم و اعظم و انور و اکمل و اکبر و اجمل و اوسط) بوده است، که بعداً بر اثر کثرت استعمال حالت مُرَحَّم و تخفیف یافته "خیر" را به خود گرفته است. کلمه "اوسط" هم "صفت تفضیلی" و در معنای "وسطی تر" و "وسطی ترین" است. درین حدیث مراد از "خیر" حالت وصفی و "بهترین" است؛ و مراد از "اوسط" هم "وسطی ترین" (که از نگاه اصطلاح قدیم دستور دری "صفت عالی" میشود). البته "خیر" در زبان عرب در معنای "بهتر" هم بسیار استعمال میگردد؛ چنان که در آیه "والصلح خیر"؛ یعنی "و صلح بهتر است" دیده میشود.

جالب است، که عوام کابلی درین مثل جانب قافیه را چه زیبا در نظر گرفته و "اندازه" را با "اندازه" تقفیه کرده و مقفاً ساخته اند!!!

۱۶۸ - کوزه هر روز نمیشکنه (نمیشکند)!!!

در مُراعاتِ روابط ذات الیینی دوستان و رعایت کردن طبع پیران گفته شود، که یک روز نی، یک روز، میتواند بشکند!!!

۱۶۹ - از خانه سرکار که تیل بچکه، دامنته بگی (.... بچکه، دامننت را بگیر)

این مثل امساک و خستِ مقامات بالا را نشان داده و گوشزد میکند، که اگر احیاناً فرصتی دست داد و از بالادستان بخشش و عطائی سر زد، به هر وسیله ممکن باید از آن بهره جُست!!!

۱۷۰ - دوبی ره از روز عید مالوم اس (... را ... معلوم است)

این مثل را بعض کسان به شکل "دوبی ره روز عید مالوم میشه" نیز بر زبان می آرند، من مگر همان شکل اولی را ثقه میدانم، که از زبان کابلیان بسیار زیاد شنیده ام.

"دوبی" کلمه هندی و در معنای "کالاشوی" یا "رختشوی" است؛ که در دری قدیم "گازر"^۳ میگفتند، و در تداول امروزی کابلیان دیده نمیشود. رسم دویبها این بود، که کالاهای مردم را جمع میکردند و بعد از شستن در اختیار صاحبانش قرار میدادند. دویبها مگر همیشه از لباسهای عاریتی مردم، خود هم استفاده میکردند. بدین ترتیب، که خود به خرید و یا ساختن کالا نیازی

^۳ - کلمه "گازر" (به فتح زای معجمه) از کلمات زیبای دری ست، که امروز از رواج افتاده است، چون اصل این شغل و پیشه از رواج مانده است. با ورود فرهنگ فرنگی بسا شوون قدیمی ما برهم خورده، از رونق افتادند و بلکه یکسره متروک گشتند. در اردوی افغانستان اصطلاح "دویبخانه" را استعمال میکردند و آن اتاقی و یا تعمیری بود، که شست و شوی الیسه و جامه تمام گارنیزون یا قشله را به عهده داشت. قدم "خشکه شوئی" - این نامگذاری تصنعی در واقع ترجمه باللفظ از زبانهای اروپائی ست - رونق بازار دویبها و گازرها را شکستاند؛ و کاش میشد، که در عوض ترکیب خشک "خشکه شوئی" ترکیب زیبای "گازرگاه" یا "گازرخانه" را استعمال میکردند!!!

ترکیب "گازرگاه"، که از پیوستن پساوند "گاه" با "گازر" ساخته شده است، در قدیم محله ای را مینامیدند، که گازران یا گازرها در آن مشغول به کار بودند. در قدیم معمول چنان بود، که هر صنف و مسلکی بصورت مجتمع گوشه ای از شهر را برای خود تخصیص میدادند؛ در همانجا به کسب و کار خود میرسیدند و حتی در همان حوالی سکونت میگزیدند. گذرهای "آهنگری" و "مسگری" و "بوربابافی" و "سراجی" و "کاهفروشی" و "کتابفروشی" و "پخته فروشی" و ... در کابل قدیم بر همین سنخ نامگذاری شده اند.

حدس میزنم، که محله "گازرگاه" در هرات، هم چنین پیشینه ای داشته است، که با دفن گردیدن عارف معروف قرن پنجم وطن عزیز ما، حضرت خواجه عبدالله انصاری - پیر هرات - در آن، صفت "شریف" را بخود گرفته و به "گازرگاه شریف" مسما گشته است. حدسهای دیگری در زمینه هم وجود دارد؛ از جمله این که این کلمه در اصل خود "کارزارگاه" بوده است، که بعد شکل مُصَحَّف "گازرگاه" را به خود گرفته است. اما این حدس بدان میماند، که گوش راست خود را با دست چپ بخاریم؛ در حالی که تسمیه اولی، مستقیم و یکه راست و بدون توجیهاات و تأویلات کج و معوج است. البته باید دید، که واقعیتهای تاریخی و جغرافیای قدیم شهر هرات کدام تسمیه را منظور میکند!!!

نمیدیدند. تنها در روز عید، که باید لباسهای مردم به دسترس ایشان گذاشته میشد، دویی بدون کالا و لباس و لُج و لُق میماند. این مثل ناظر بر همین داستان است.

۱۷۱ - جنگ شدیار سر شدیار

"شُدیار" مراد از زمان کشت کردن زمین است، که با پاشیدن تخم در زمین قلبه کرده صورت میگیرد. این لغت از زمانه های بسیار قدیم در زبان دری رواج داشته است و استعمالش را در اشعار شعرای بزرگی چون عنصری بلخی و فرخی سیستانی هم دیده میتوانیم. شرح این مثل را از مثل "همو سات و همو مصلحات" (همو ساعت و همو مصلحت) هم خواسته میتوانیم، که همچنین از امثال معروف کابلی ست.

۱۷۲ - کونی ره که باد خورد، خاک نمیخوره و کونی ره که خاک خورد، باد نمیخوره

(کونی را که باد خورد، خاک نمیخورد و کونی را که خاک خورد، باد نمیخورد)

از مثلهای مشهور کابلی ست، که سخن را بی پرده میپرورد. درین مثل دو اصطلاح کنائی کابلی دیده میشود:

- خاک خوردن کون: کنایه از نشستن و تماس داشتن با خاک

- باد خوردن کون: کنایه از حرکت کردن و راه رفتن، که ضمن آن تمام بدن به شمول اندام نهان در معرض باد قرار میگیرند.

درین ضرب المثل از حکمت قدیم بهره گرفته شده است، که همه چیز عالم و کائنات را صادر از "آب و خاک و باد و آتش" میدانست. مثل میگوید، که آن که تنبل اُمخته شد، کار و تحرّکی از او ساخته نیست و باید بخورد و بخسید. برعکس آدم کاری و فعال مُحال است، که آرام و خمود و جَمود بماند و تنبلی و سکون را پیشه سازد!!!

۱۷۴ - راستی ره از طفلِ ریزه پُرسان کو!!!

این مثل را در اشکال مختلف استعمال میکنند؛ مثلاً "راستی ره از طفل خرد پُرسان کو" یا "راستی را از طفل خرد پُرس" و من اما همان هیئت اولی را از زبان کابلیان بسیار و مکرّر اندر مکرّر شنیده ام و همان را هم مدار اعتبار قرار میدهم.

در زبان عامیانه کابلی "ریزه" در معنای "خُرد" و "کوچک" تداول فراوان دارد؛ همین قسم کلمه "پُرسان"، که به معنای "پُرسش" یا "سؤال" معمول است. باید ملتفت بود، که کلمه "پُرسان" در ذات خود "صفت فاعلی" از مصدر "پُرسیدن" است. استعمال صفات فاعلی ازین سنخ در مفهوم "اسم"، هم در زبان محاوره ما معمول است و هم بعضاً حتی در زبان ادبی دری. مثلاً "گریان" در معنای "گریه". و کلمه "باران" هم که ذاتاً "صفت فاعلی" و از مصدر

"باریدن" است، محضاً در معنای "اسم" استعمال میگردد، چه در محاوره و چه در نوشته!!! در زبان عوام کابلی کلمه "بارش" نیز استعمال فراوان دارد؛ چنان که گویند:

- "هفته بارش"؛ یعنی بارانی که چندین روز متوالی ادامه یابد - و در قدیم در کابل هفته بارش بسیار دیده میشد، که شب و روز و بی وقفه میبارید؛ در حدی که مردم به "صلوات خواندن" مجبور میشدند - "صلوات خواندن" خود حدیث جالب دیگری از رسم و رواج کابلیان در روزگاران گذشته بود.

- "امروز بسیار بارش اس"؛ یعنی امروز بسیار باران است.

- و "بارش میباره"؛ یعنی "باران میبارد".

استعمال کردن "مصادر ترکیبی" به خاطر سهولت گردان خود، هم در زبان عوام و هم در زبان شفاهی دری وطن محبوب ما، تداول بسیار فراوان دارند؛ ازین جمله است "پرسان کردن" که وسیعاً در عوض "پرسیدن" به کار میرود.^۴

طفل خرد با صفای باطن و پاکی طینتی که دارد، محض راست میگوید و دروغ را نمیشناسد. این مثل از همین خاصیت ذاتی اطفال استفاده کرده است.

مطالعه پاورقی این صفحه فراموش نگردد!!!!

^۴ - تصریف و گردان "پرسان کردن" ازین خاطر ساده تر است، که با فعل "کردن" عجین شده است و فعل "کردن" در مصادر ترکیبی بسیار زیاد دخیل است؛ از قبیل "نوشته کردن" و "خنده کردن" و "گریان کردن" و "خرید کردن" و "خواب کردن" و غیرهم. اگر قرار شود که مصادر اصلی این کلمات را گردان بکنیم، باید اول صرف کردن "پرسیدن" و "نوشتن" و "خندیدن" و "گریستن" و "خریدن" و "خوابیدن" را یاد بگیریم؛ ولی بسیار به صرفه است که این افعال را در ریشه مفعولی - به اصطلاح فرنگی "پارتیسیپ" - برده و بعد همه را یکسان با فعل "کردن" گردان نماییم. ضمن مقاله ای جداگانه در زمینه مفصل خواهم گفت.